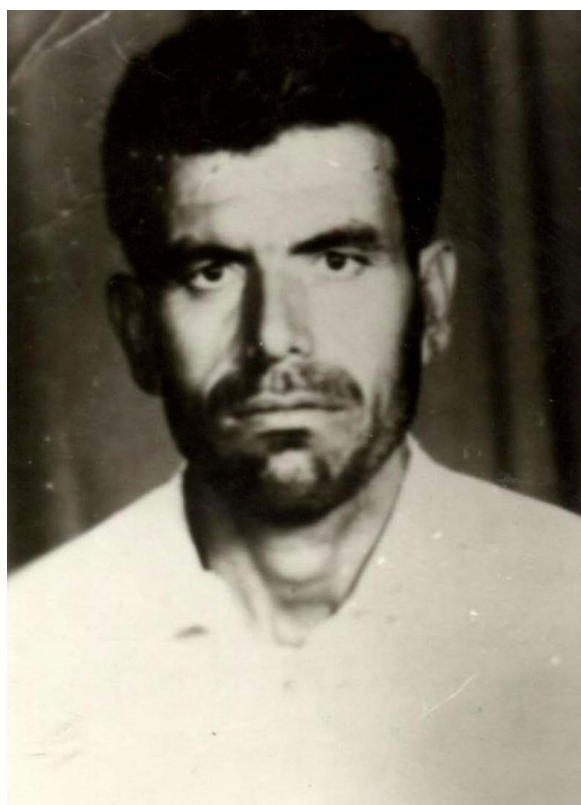


شهید عباس عباسی فرد



سازمان جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	مراد
تاریخ تولد	۱۳۶۱/۰۴/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۲/۲۲
محل شهادت	طلایه
مسئولیت	معاون دسته
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	خورموج

زندگینامه

لحظات عمر همچون گرده باد از راه رسیده می گذرد، تاریخ ورق می خورد، چهره ها نمایان می شود، نخبه ها آشکار و شاهی از برای حق می گردند، راهیان طریق نور همچون تک سوارانی سبکبال با سرعتی عجیب در شتافتن بسوی معشوق دنیا را در می نوردند. طومار لذائذ دنیوی را درهم می پیچد تا غرق در نور شود. نوری همگان یارای دیدنش نیست، نوری که روشنی بخش راه تقوا پیشگان است، نوری که در راه رسیدن و زودتر دیدنش پیری و جوانی ملاک نیست اندوخته ها معیارند. کسانی که عمری در پی اندوخته های الهی بوده اند و لحظات عمرشان را صرف اندوختن توشه های خدایی کرده اند ملاکند و شهید ما نیز بحق اینچنین بود، چرا یک لحظه از عمر خود را به بطالت نگذراند.

آری شهید عباس عباسی فرد فرزند مراد در سال ۱۳۱۶ در روستای «چغاپور» دیده به جهان گشود و پس از دوران کودکی روانه مکتب شد و قرآن را نزد مرحوم سید بابا علی پور آموخت و پس از آموختن قرآن جهت ادامه تحصیلات ابتدایی روانه روستای «فقیه احمدان» شد و دوران ابتدایی را در روستای مذکور طی نمود و به علت فقر مادی از ادامه تحصیل محروم ماند و برای امرار معاش خانواده خود همگام با پدر پیرش به کشاورزی پرداخت و او می بیند که با کار کردن در مزرعه تواند مخارج زندگی را تأمین نماید، مجبور می شود که به کشورهای دول عرب برود و چندین سال در آنجا بماند و پس از چندی به وطن باز می گردد و دوباره در روستای خود به کارگری می پردازد. با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام امت او پیشاپیش مردم روستا به تظاهرات علیه رژیم منفور پهلوی می پردازد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که توطئه های زیادی از طرف آمریکا بر علیه انقلاب اسلامی می شود و با شروع جنگ تحمیلی در بسیج ثبت نام می نماید و فنون نظامی را در پایگاههای آموزشی می آموزد و بعد از مدتی برای اولین بار راهی جبهه های غرب می شود و پس از دو ماه اقامت در جبهه به خانه بر می گردد، اما عاشق شده بود و نمی توانست در خانه بماند و ببیند که سربازان اسلام در جبهه شهید می شوند. و سرانجام پس از چند روز اقامت در محل دوباره راهی جبهه غرب کردستان می شود و پس از چهار ماه خدمت در جبهه های غرب دوباره به محل باز می گردد تا در سپیده دم صبح روز ۲۳/۱۲/۶۲ گمشدهاش در جبهه پیدا کرد و بر اثر ترکش خمپاره بعثیان کفار به درجه رفیع شهادت نائل گشت. روحش شاد و راهش مستدام باد.

وصیت نامه

ای بندگان مؤمن نوشته برای جهاد در راه خدا پروردگار توفیق راه رضایت خودت از این بنده ضعیف عنایت فرما تا در انجام وظیفه فرائض دینی و اسلام عزیز کوشا باشم . این حقیر کاری از دستم بر نمی آید مگر در قدرت پروردگار تصمیم گرفتم که اسم بندگی بنام عباس عباسی فرد فرزند مراد در ردیف نیروهای الهی دوشادوش دیگر رزمندگان قرار بگیرم تا خداوند مدد فرماید یک نوع همکاری داشته باشم . آنچه به بندگان خداوند توصیه و سفارش فراوان در قرآن کریم (با بیان پیامبران و ائمه و رهبر عزیز و روحانیون زمان تبلیغ شده) بخصوص این جنگ تحمیلی که بر مردم مسلمان ایران و دیگر مسلمانان جهان بر پا داشتهاند از همه ی اهل محل و فرزندان خود و نسل های بعد می خواهم این فرصت را غنیمت شمارند . هیچگونه کوتاهی بر امر به معروف و نهی از منکر ننمایند . زندگی با عزت و مرگ با عزت وظیفه خود بدانند تا این تاریخ که ثبت نام شده عازم جبهه حق علیه باطل می شوم و محل دفن هر کجا مسئولین و خانواده صلاح ببینند درست است .

مصاحبه

مصاحبه با همسر شهید
□ لطفاً خوتان را معرفی کنید .

□ شهربانو جمشیدی همسر شهید عباس عباسی فرد می باشم .

□ چند فرزند از ایشان به یادگار دارید و در هنگام شهادت پدرشان ، هر کدام چند سال سن داشتند ؟

□ هفت فرزند از ایشان به یادگار دارم وبه ترتیب ۱۸ سال ، ۱۳ سال ، ۱۱ سال ، ۸ سال ، ۵.۶ سال و ۵.۱ سال سن داشتند .

□ چند سال با شهید زندگی مشترک داشتید ؟

□ ۲۰ سال زندگی مشترک داشتیم .

□ اخلاق ایشان در خانه چگونه بود ؟

□ اخلاق خوبی داشت و با خانواده بسیار مهربان بودند و همیشه در مسجد نماز می خواندند و با اقوام و خویشاوندان رفت و آمد می کردند .

□ چه انگیزه ای باعث شد که به جبهه برود ؟

□ برای حفظ اسلام ودین و ناموس

□ چند دفعه و در چه سال به جبهه اعزام شد .

□ سه مرتبه به جبهه اعزام شد و در سال ۱۳۶۲ به شهادت رسید .

□ در آخرین لحظات وداع چه محبتی با شما داشتند ؟ چگونه وداع را توضیح دهید .

□ ایشان فرمودند اگر شهید شدم گریه نکنید و به سر و صورت خود نزنید که مبادا نامحرم صدای شما را بشنوند .

□ وقتی که بدن شهید را آوردند آیا بدنش سالم بود ؟ و شما او را دیدید ؟

□ من خودم ایشان را ندیدم ولی برادرم می گفت که بدنش سالم بوده است .

□ در جبهه چه مسئولیتی داشت و در چه عملیاتی به شهادت رسید ؟

□ ایشان در عملیات خیبر بر اثر اصابت گلوله به سر و گردن به شهادت رسیدند .

□ به عنوان همسر یک شهید چه پیام یا سخنی با مسئولین و دیگران دارید ؟

□ مسئولین خون شهدا را حفظ کنند با مسئولیتی که دارند هدفشان خدمت به مردم باشد همانطور که شهدا برای رفاه و آزادی مردم گام در این راه گذاشتند .

مصاحبه با فرزند شهید:

□ لطفاً خودتان معرفی کنید و بگویید فرزند چندم خانواده هستید ؟

□ اینجانب عذرا عباسی فرزند هفتم خانواده می باشم .

□ وقتی که پدرتان به جبهه اعزام شد چند سال سن داشتید ؟

□ یک سال و شش ماه سن داشتم .

□ با توجه به گذشت چند سال از شهادت پدرتان ، چقدر حضور معنوی ایشان را در زندگی خود و دیگران احساس کرده اید؟

□ حضور معنوی ایشان به طور چشمگیری در خانواده احساس می شود، تا آنجا که احساس می کنیم به تک تک اعضای خانواده توجه دارند.

□ از این که فرزند شهید هستید چه احساسی دارید؟

□ خوب با طبع از یک طرف خوشحال و از طرف دیگر ناراحت ، خوشحال به دلیل این که پدرم بهترین راه را انتخاب نموده در آن زمان و به بزرگترین آرزوی خویش رسید، و ناراحت از طرف دیگر که نبود ایشان کاملاً احساس می شود.

اگر پدر شما در کنارتان حاضر شود اولین مطلب و خواسته شما از ایشان چیست؟

اولین چیزی که به او خواهم گفت :بابا سلام ،

به عنوان یک فرزند شهید چه پیامی به مسئولین و خانواده های معظم شهدا و دیگران دارید؟

خون شهدا را پاس بدانند و در همه کارها به خدا توکل کنند. و نتیجه اعمال خود را به خدا واگذارند و مخصوصاً جوانان و دانشجویان در راهی گام بردارند که رضای خدا در آن باشد. و کارمندان و مسئولین هم هدفشان خدمت به مردم عزیز میهنمان باشد که تنها از این طریق جامعه ای رو به پیشرفت خواهیم داشت.

خاطرات شهید عباس عباسی فرد از زبان همسر شهید

شهید همیشه به مسجد می رفت و وقتی که کسی از اهالی روستا از دنیا می رفت در مسجد برای آن مرحوم قرآن می خواند . با بچه های خود بسیار مهربان بود.

همیشه تأکید می کردند که اگر خبر شهادت را شنیدید مبادا بلند گریه کنید که نامحرم صدای شما را بشنود، یا این که بر سر و روی خود بزنید. ما نیز به سفارش آن بزرگوار وقتی که خبر شهادت وی را شنیدیم اصلاً بلند گریه نکردیم و

خاطرات

خاطرات شهید عباس عباسی فرد از زبان دختر شهید

پدرم خیلی مهربان بود وقتی من خیلی کوچک بودم چون نمی توانستم کارها را به خوبی انجام دهم، ایشان می آمدند و به من کمک می کردند و به جای من از چاه آب می کشیدند و در ظرف می ریختند و می گفتند که حالا ببر و به زیر نخل ها بریز یا این که می گفتند که دخترم شما خودت آب از چاه بکش و من خودم به زیر نخلها می ریزم هیچ گاه به ما دستور نمی دادند که کارهای او را انجام دهیم همیشه خود کارهای خودشان را انجام می دادند.

همیشه به ما احکام و اسامی ائمه (ع) و اصول و فروع دین یاد می دادند و وقتیکه در کوچه با بچه ها بازی می کردم بچه ها می گفتند خوشا بحالت چه پدر خوبی داری ای کاش ما هم پدری چون پدر تو داشتیم.

یادم می آید همیشه به برادرم، قبل از فرا رسیدن ماه محرم، زیارت عاشورا یاد می داد تا وقت عاشورا بتواند در مسجد برای مردم بخواند و همچنین بتواند اعتماد به نفس داشته باشد تا بتواند به راحتی در بین مردم صحبت کند.

چون برادرم خواندن و نوشتن بلد نبود به او می گفت که حفظ کند. نمازهای زیادی را می خواند و هیچ گاه نماز شبش را ترک نمی کردند و در همه حال قرآن خواندن خویش را ترک نکردند.

شعر

لالهای از لالهها عباسی است نور شبها لاله عباسی است
در چغاپور سال شانزده از مراد زاده شد از مادری نیکو نهاد
نزد مرحوم سید بابا علی نور قرآن در دلش شد منجلی
پس برفت سوی فقیه احمدان در دبستانی که بودش آنزمان
فقر آمد درس و مشقش را نهاد گام دیگر در کشاورزی نهاد
چون نشد تأمین به کار روز و شب چند سالی رفت سامان عرب
پس بیاید از عرب سوی وطن داد عادت کار بر جان و تن
چون دمید خورشید و فجر انقلاب ملتی بیدار گردیدند ز خواب
در بسیج آمد برای ثبت نام او زجان مشغول شد هر روز و شام
تا که شد راهی غرب جبههها تا بتازد تا حریم کربلا
او از آنجا رهسپار خانه شد شور جبهه عاشقی دیوانه شد
او زخانه عزم کردستان نمود همچو بلبل عزم بر بستان نمود
تا به سال شصت و دو اسفند ماه با شهادت شد ملک را پادشاه
ای خدا توفیقی ده راه رضا تا به سویت پرکشید این بینوا
تا که تکلیفم به تو گردد ادا جان چه ارزد گر کنم آنرا فدا
من ینم، هستی همه از آن توست درد از آن تو و درمان زتوست
بندهام گر بندگی گردد قبول بندهای شرمنده می آید خجول
ای خدا از تو مدد آید مرا چون تویی کافی است لطفت بنده را
امر فرموده خدا ما را جهاد بر بهشتش وعده در قرآن بداد
ای برادر وقت جنگ آمد تو را ای برادر خواب ننگ آمد تو را

مرگ با عزت به از ذلت بود حرف ، حرفِ ما و این ملت بود

روح شاداب و راهش مستدام روضهی روح پرورش بادا به کام

سراینده: کرم فاطمی



سامانہ جامع سرداران و دوہڑا شمیم استان بوٹھر